هو العلیم

ولایت امام، چرا نباید در ظاهر متوقف شویم؟

پیوند شناخت توحید با بصیرت در حوادث زندگی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۶

- مجلس سیزدهم

بیانات

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطَّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعين

وَ ما أنا يا رَبِّ وَ ما خَطَرى هَبنِى بِفَضلِک وَ تَصَدَّق عَلَىَّ بِعَفوِک أى رَبِّ جَلِّلنِى بِستَرِک وَ اعفُ عَن تَوبيخِى بِکرَمِ وَجهِک فَلَو اطَّلَعَ اليومَ عَلَى ذَنبِى غَيرُک ما فَعَلتُهُ وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العُقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأنَّک أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأنَّک يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكمُ الحاكمينَ وَ أكرَمُ الأكرَمينَ؛

به فضل خود بر من ببخش و به عفو خود بر من تصدّق نما. ای پروردگار من! به پوشش خود مرا بپوشان و از توبیخ من به کرامت وجه خودت درگذر.

جنبهٔ ربطی خلائق در همهٔ مراتب وجودی

این فقرات همان‌طوری‌که خدمت رفقا عرض شد دلالت بر یک معنای بسیار مهم، عمیق، رقیق و دقیق سلوکی دارد که از یک طرف انسان این مطلب را احساس می‌کند که هرچه هست، او است و همهٔ خلائق در همهٔ مراتب وجودی جنبهٔ ربطی دارند و از خود هیچ استقلال ندارند. اشکالی که بر ما در بینش و نگاه ما نسبت به مراتب وجود هست این است که ما به این حقیقت پی نمی‌بریم و از این حقیقت غفلت داریم، اشکال اینجا است. وقتی می‌گوییم که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام درِ خیبر را کَند، خدا در این پشت، خودش را از دیدگان ما مخفی

کرده و خدایی را ما در اینجا به‌حساب نمی‌آوریم و اگر هم بیاوریم خیلی به او رنگ و لعاب نمی‌دهیم. خیلی بخواهیم برای امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و امثال امیرالمؤمنین احترام بگذاریم، بگوییم که اینها در عبادت پروردگار آن‌قدر بالا رفته‌اند که خداوند توان یک هم‌چنین اموری را به آنها عنایت کرده است؛ یعنی این مقدار ما خدا را وارد این معرکه و این قضیه می‌کنیم که اینها در عبادت پروردگار آن‌قدر جلو رفتند و این‌قدر مقرب شدند تااینکه خداوند آنها را برگزید و از نعمات و فیوضات خاصه به اینها داد. اما اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام الآن دارد این در را می‌کند، خودش هیچ است! اصلاً ما این حرف‌ها را نمی‌فهمیم! اینها حرف‌های صوفیه است! اینها حرف‌های وحدتِ وجودی‌ها است! اینها حرف‌های متصوّفه است! اینها حرف‌های افراد قائل به حلول و امثال‌ذلک است که البته هیچ ربطی ندارد و قضیهٔ ماست و دروازه است و فقط همه چیز را به همدیگر می‌چسبانیم.

اینکه پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم با دست

اشاره می‌کند و ماه دو نصف می‌شود؛ یااینکه می‌گوییم که این حرف‌ها تخیلات است و خب خودمان را از حساب و جواب و پاسخ و پرسش راحت می‌کنیم یااینکه اگر گفتیم که نه تخیل نیست و واقعیت دارد، این‌گونه توجیه می‌کنیم که رسول الله دارای این مقام، خصوصیت، موقعیت، فیض و دارای این مرتبهٔ وحی هست و در یک هم‌چنین حال و موقعیتی است و بالأخره خداوند دعای او را مستجاب می‌کند و وقتی که دعا می‌کند که خدایا ماه را نصف کن، خدا هم این عمل را برای او انجام می‌دهد چون او خیلی بالا رفته است و دعایش مستجاب است!

حالا اگر به‌جای پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم یک بچهٔ چهار پنج‌ساله اشاره کند و ماه را نصف کند، همهٔ ما هنگ می‌کنیم یعنی صاف قفل می‌کنیم که چه شد؟! یعنی کاری که یک پیغمبر در مقام نبوت و عصمت و حیازَت مراتب عالیه انجام داد بچه‌ای که کسی نیست و محلّی از اعراب ندارد و باید برود توپش را بزند و ماشینش را کوک کند و دنبالش راه بیفتد، این بچه بلند شود ماه را نصف کند، این اصلاً

معنا ندارد مگر می‌شود؟! آقا اینها خیالات است و درست نیست. حالا اگر آمد و انجام داد، می‌مانیم پس چه شد؟! آنچه را که برای خودمان در این اتفاق و در این امر غیرعادی تحلیل می‌کردیم، همه‌اش به‌هم می‌ریزد. ما می‌گوییم که حتماً کسی که این کار را می‌کند باید سالک و عارف و ولیّ الهی باشد؛ خب بچه که پیغمبر نیست، بچه که سلوک نکرده، بچه که عارف نیست، بچه که کاری انجام نداده است، یکی باید دستش را بگیرد تا از پله درست پایین بیاید، بچه یک هم‌چنین [موقعیتی دارد]، نمی‌توانیم درک بکنیم. اما اگر این حقیقت برای ما روشن شد، هضمش خیلی آسان است. چه اشکال دارد بچه هم بزند و ماه را نصف کند؟! هیچ اشکال ندارد اصلاً و ابداً، یک بچهٔ هفت‌ساله، یک بچهٔ ده‌ساله، یک بچهٔ سه‌ساله خورشید را نگه دارد، اصلاً مگر آقا می‌شود؟! اصلاً مگر امکان دارد؟!

داستان نگه داشتن خورشید در زمان حضرت سلیمان

یک دفعه در زمان حضرت سلیمان خورشید را نگه داشتند که حضرت نمازشان را بخوانند، به‌خاطر

اینکه از لشکر و ارتش سان می‌دیدند نمازشان به تأخیر افتاد و یک مرتبه دیدند که خورشید می‌خواهد غروب می‌کند؛ آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان خورشید را نگه داشت که حضرت نمازشان را بخوانند و نمازشان قضا نشود.[1] دوبار هم در زمان بعد اتفاق افتاد که یکی در زمان خود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بود.

یک بار در همین مسجد ردّالشمس که در مدینه است و الآن این وهابی‌ها آن را خراب کرده‌اند و صاف کرده‌اند، اصلاً آسفالت کرده‌اند و هیچ اثری از آن نیست و فقط یک زمین مسطحی است، اتفاق افتاد. ما چند دفعه که رفتیم اصلاً دیگر صاف بود. اصلاً خیلی عجیب است. بندهٔ خدا! تو می‌خواهی این مسجدی را که حکایت از اثر یک ولیّ خدا می‌کند که او امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است، ازبین ببری؟! چرا؟ حالا فرض را بر این می‌گیریم که اگر یک هم‌چنین کاری را ابوبکر یا عمر می‌کرد، خراب می‌کردید؟! بلند می‌کردید و تا کرهٔ ماه اعلامیه و دفتر

---

[1] . بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۹۹.

و کتاب و هزارتا [مقاله] درست می‌کردید! و الحمدلله که آنها ردّالشمس که سهل است یک خروس یا یک قورباغه را هم نمی‌توانند از اینجا بردارند و آنجا بگذارند! حاشا که بخواهند با خورشید یک هم‌چنین کاری بکنند! اگر یک کاری یا یک فضیلت ظاهری از آنها بروز می‌کرد، کاه‌دود راه می‌انداختند و بالای مناره نقاره می‌زدند. حالا این امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌گوید که من این کار را کردم، خب چرا خراب می‌کنید؟ چرا می‌زنید؟ برای چه؟ شما خیال می‌کنید با خراب کردن یک مسجد، می‌توانید آن محبت علی علیه‌السّلام را از دل‌ها ازبین ببرید؟! مگر می‌توانید؟!

ارتباط تکوینی امام معصوم با دل‌ها

محبت امام معصوم و تعلق امام معصوم و ارتباط امام معصوم با دل‌ها یک ارتباط تکوینی است نه ارتباط اعتباری. ارتباط یک ارتباط تکوینی است یعنی این ارتباط در ذات و کمون افراد نهفته است، این نیست که بخواهید با دو کلمه حرف زدن طرف علاقه پیدا کند و با دو کلمه حرف طرف برگردد، این

ارتباط، ارتباط باطن است. انسان بفهمد و نفهمد بین خودش و این مسئلۀ ولایت ربط می‌بیند، مسئله‌ای نیست که بخواهد [ایجاد] کند.

بین حیوانات و ولایت ارتباط وجود دارد و بین نباتات و ولایت ارتباط وجود دارد و بین جمادات و ولایت ارتباط وجود دارد. آن طرف مسیحی است یا نمی‌دانم غیر مسیحی است وقتی که می‌گوید که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در این خرابه می‌آمد و به ما سر می‌زد، تمام سنگ‌ریزه‌ها و در و دیوار این خرابه با او شروع به تسبیح کردن می‌کردند.[1] این یک آدمی است که اصلاً هیچ سرش نمی‌شود و چیزی متوجه نمی‌شود و مسئله‌ای نمی‌فهمد [ولی این ارتباط ولایت با موجودات را ادراک می‌کند]. این ارتباط، ارتباط واقعی است، ارتباط تکوینی است، در ذات افراد این تعلق وجود دارد، در سرشت، کمون، ضمیر، نفس و حیثیت وجودی آن افراد این تعلق و این ارتباط وجود دارد و این چیزی نیست که شما بتوانی از کسی یا موجودی بگیری. چه را می‌خواهی

---

[1] . روضة الشهداء، ص ۲۱۸.

بگیری؟! اگر بخواهی بگیری، خودش عدم است. شما این ارتباط را بخواهی بگیری آن شیء تبدیل به عدم می‌شود، تبدیل به نیستی می‌شود.

شعری از سعدی پیرامون ازبین بردن استعدادهای فرد توسط خودش

حالا یک مشت آدم نفهمِ احمق خیال می‌کنند با این خراب کردن، می‌توانند آن آثار امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را ازبین ببرند. شعر خیلی قشنگی از شیخ مصلح‌الدین سعدی است:

یکی بر سر شاخُ بن می‌برید *** خداوند بستان نظر کرد و دید
بگفتا که این مرد بد می‌کند *** نه بر من که بر نفس خود می‌کند[1]

نشسته سر شاخه دارد بنش را با اره می‌برد! خب پایین می‌افتی، با این بن بریدن تو به جایی نمی‌رسی خیال نکن آن درخت و شاخه کنده می‌شود، خودت نابود می‌شوی، خودت ازبین می‌روی و استعدادهای خودت همه ازبین می‌روند و خودت که باید تربیت شوی، در جهل و عناد می‌مانی و عمرت به‌سر می‌رسد و همهٔ آن آمادگی‌ها و بستر مناسب را برای اینکه تبدیل به یک انسان کامل بشوی، همهٔ آنها را با

[1] . بوستان، سعدی، باب اول.

خودت دفن می‌کنی و همه را ازبین می‌بری.

اولین اثر سوءِ عناد بر خود انسان

عناد، اولین اثر سوئی که برای انسان دارد اثری است که بر خود انسان می‌گذارد. حالا نسبت به بقیه یک مقداری پرده‌پوشی شود و مطالب بیان نشود و حقائق گفته نشود، خب آن یک مطلب دیگر است. ولی اولین اثر عناد این است که خود انسان را مکدر می‌کند یعنی تکدّر ضمیر و تکدّر نفس برای انسان می‌آورد و حالت استعداد و آمادگی برای تجرّد را خفه و کور می‌کند و ازبین می‌برد. افرادی که معاند هستند نگاهشان کنید، یک قیافه‌های عجیبی دارند. کاری ندارم حتی شیعه، به اسم همین شیعه ولی معاند، حالا سراغ بقیه نمی‌رویم و از خودمان شروع می‌کنیم. الحمدلله بله! قیافه‌هایی که معاند هستند معلوم است! افرادی که وقتی به صحبت آنها نگاه می‌کنی می‌گویی که این صحبت، صحبت آدم معاند است؛ آدمی است که جلوی حق را می‌پوشاند و آدمی است که نمی‌خواهد حق گفته شود. بعضی‌ها پیش آدم می‌آیند و با آدم شروع به حرف زدن می‌کنند اما آنچه را که واقع هست نمی‌گویند، بعد که آدم چند

تا سؤال می‌کند و سؤال‌پیچشان می‌کند یک‌دفعه موضوع روشن می‌شود، خب بابا زبانت دربیاید زودتر بگو، چرا این را نمی‌گویی؟! چیزهایی که به نفع خودش است مطرح می‌کند و حرف‌هایی که می‌داند طرف مقابل را به‌سمت و سوی خواست خودش می‌برد مطرح می‌کند اما آنچه را که واقع هست نمی‌گوید، تقصیر خودش را نمی‌گوید و کاری را که خودش کرده نمی‌گوید.

شیوهٔ راحت شدن حرکت نفس و عبور از موانع برای انسان

اما بعضی‌ها نه! صاف پیش ما می‌آیند و از اول می‌گویند که آقا ما این کار را انجام دادیم. این از این، ما این کار را انجام دادیم و اینها کارهای ما است. این کارهایی هم که دیدید کردم، خب این از ما. اینها کارشان راحت است، اینها سیرشان سیر راحت است، اینها حرکتشان در حرکت نفس راحت است، تجرّد نفس برای اینها خیلی راحت پیدا می‌شود، عبور اینها از موانع خیلی راحت است. این‌طور افراد که اول عیب خودشان را می‌گویند که آقا من در این قضیه این کار و این کار را کردم، البته طرف مقابل

من هم این کارها را کرد، سیرشان راحت است. می‌گوییم که خیلی خب سی درصد تو و هفتاد درصد او، پنجاه درصد تو و پنجاه درصد او، هفتاد درصد تو و سی درصد او. یااینکه نه همیشه می‌پیچانیم و این‌طرف و آن‌طرف می‌رویم و عیب‌ها را به آن‌طرف می‌بریم و می‌گوییم که عجب آدمی است! پس این طرف تو باید شمر بن ذی الجوشن باشد! این‌طور که تو داری می‌گویی که باید یزید بن معاویه باشد! والاّ غیر از آن نمی‌تواند یک هم‌چنین کاری انجام بدهد. بعد تحقیق می‌کنیم، می‌بینیم که بیچارهٔ مظلوم اصلاً این حرف‌ها چیست؟! همه‌اش تقصیر خودش است، همهٔ عیب و ایرادها تقصیر خودش است. یک یزید و شمری برای آدم درست می‌کند که آدم اگر تحقیق نکند، زار زار مثل ابر بهار به حالش گریه می‌کند که چه ظلمی به او شده است! این‌طور آدم‌ها فایده‌ای ندارند و حرکتی ندارند و سیر ندارند و عین خر عصّاری دور خودشان تا شب می‌گردند و هیچ نتیجه‌ای از این حرکت عایدشان نخواهد شد، اینها این قسم هستند.

دو دیدگاه متفاوت نسبت به مسئلهٔ

ردّالشمس امیرالمؤمنین علیه‌السّلام

یک ردّالشمس دیگری بود که در زمان بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و در زمان خلافت خود حضرت امیرالمؤمنین و بعد از جنگ صفین که برمی‌گشتند در بابل اتفاق افتاد، این‌هم مرتبهٔ دوم. ما می‌گوییم که آقا امیرالمؤمنین ردّالشمس کرده است و امیرالمؤمنین چه کرده است و امیرالمؤمنین این کار را انجام داده است. اینکه می‌گوییم که امیرالمؤمنین این کار را کرده، این ظهور واقعی است؛ یعنی الآن این ظهور از این مَظهر متجلّی شده است. معاویه نمی‌تواند ردّالشمس کند، عمروعاص و امثالهم نمی‌توانند ردّالشمس کنند.

اما اینکه ما الآن می‌بینیم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام ردّالشمس کرده، در اینجا ما دو دیدگاه نسبت به این مسئله می‌توانیم داشته باشیم؛ یکی اینکه نگاه کنیم ببینیم این علی علیه‌السّلام الآن چه مقام و موقعیتی پیدا کرده است و این مقام و موقعیت به او این اقتدار را داده است، به او یک هم‌چنین قدرت و قوتی داد که یک هم‌چنین کار غیر ممکنِ به‌حَسَب عادی ـ نه

غیر ممکن عقلی ـ را ممکن کرده است. خب این یک دیدگاه است و اشکال هم ندارد و بالأخره این دیدگاه اهل ظاهر است و خب به همین جهت طبعاً در اینجا بین امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و سایر افراد یک امتیازی وجود پیدا می‌کند.

مطلب عمیق‌تر و دیدگاهی دیگر این است که انسان می‌بیند این علی علیه‌السّلام در اینجا واسطه برای ظهور و تجلی خدا در این قضیه است یعنی این واسطه و این ظهور الآن آن حقیقت و آن ظهور را در خارج مظهر می‌کند؛ یعنی مُظهِر آن ظهور و بروز در خارج است. مُظهِر آن تجلی در خارج است و مسئله به آن اصل و حقیقت نسبت داده می‌شود که البته در اینجا هم خداوند برحسب آن ارادهٔ تشریعی و همین‌طور تکوینی و مقام تربیت و تزکیه خودش نشان می‌دهد که شما باید از این مَظهر پیروی کنید. این مَظهر در اینجا باعث پیروی است.

تشکیک بعضی افراد در امامت امام جواد و امام هادی علیهماالسّلام

وقتی که این قضیه درست و آماده شد، آن‌وقت اگر قرار باشد که این مَظهر را انسان در جای خودش

قرار بدهد و برای این ظهور، برنامهٔ واقعی خودش را بار کند، دیگر وقتی امامت به امام جواد نه‌ساله می‌رسد تعجب نمی‌کند. نمی‌گوید که عجب آقا! امامت مگر می‌شود؟! افرادی که در امامت امام جواد یا در امامت امام هادی علیهماالسّلام تشکیک کردند، اینها همین اصحاب ائمه علیهم‌السّلام بودند و خارجی نبودند؛ یونس بن عبدالرّحمان یکی از افرادی بود که مورد وثوق امام رضا علیه‌السّلام بود و واقعاً مورد وثوق بود ولی خب بالأخره در اینجا گیر کرد[1] و البته خدا عبورش داد و کارش را درست کرد.

ولی چرا؟! چون یونس گرچه از اصحاب امام بود ولی از اصحابی که اهل معرفت هستند نبود، از اصحابی که اهل عمق هستند نبود. عمق! از اصحابی که اهل آن معرفت و بینش و آن شناخت ولایت هستند نبود. او ولایت را در سن و سال تصوّر می‌کرد و معتبر می‌دانست، نه ولایتی را که در هر قالبی می‌گنجد. امام این است! امام آن کسی است که:

---

[1] . عیون المعجزات، ص ۱۱۹.

«**لولا الحُجَة لَساختِ الارضُ بأهلِها**؛[1] اگر حجت نباشد، زمین اهلش را فرو می‌برد» ما این را از ائمه شنیده‌ایم. از امام علیه‌السّلام شنیدند که امام علم به ماکان و ما یکون إلی یوم القیامة دارد.[2] اینها همه افرادی بودند که از اصحاب ائمه علیهم‌السّلام بودند، پای صحبت و درسشان بودند، منزلشان نهار و شام می‌رفتند و می‌شنیدند و می‌دیدند. امام رضا علیه‌السّلام را می‌دیدند، موسی بن جعفر علیهماالسّلام را دیدند. اینها این ائمه را در یک هم‌چنین خصوصیاتی دیدند و کلمات آنها را دیدند. یک‌دفعه نگاه می‌کنند آنکه ما راجع به موسی بن جعفر احساس می‌کردیم، یک‌دفعه این بچهٔ نُه‌ساله امام می‌شود، یعنی این امام است؟! اینها همراه با آن مقام علمی امام، مقام ولایی، مقام تجرّد، انس و قرب امام، برای وزن، قد، ریش سفید، عمامه، قبا، عبا، سن امام هم در کنار آنها خواهی‌نخواهی و بدون اینکه بفهمی نفهمی یک جایی قرار داده بودند. موسی بن جعفر در زندان است و هر کاری بخواهد بکند

---

[1] . بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۸.

[2] . إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۷۴.

می‌کند و واقعاً هم معتقد بودند. می‌دانستند امام که در زندان هست، برای او زندان و بیرون فرقی نمی‌کند. در غل و زنجیر است ولی او تمام عوالم ملک و ملکوت را می‌گرداند. همان هارونی که روی تخت نشسته را او نگه داشته است. اگر ارادهٔ او نباشد، هارون در یک لحظه عدم است نه‌اینکه ازبین می‌رود؛ یعنی شما نگاه به هارون می‌کنید که روی تخت نشسته است یک‌دفعه می‌بینید تخت خالی است و عدم شد! تمام شد. کجا رفت؟! کجا دفن شد؟! تمام کرهٔ زمین را بگردید و ببینید جنازه‌اش را پیدا می‌کنید؟! بگردید. ولی وقتی امام اراده برای عدم بکند شما دیگر هیچ کجای کرهٔ زمین جنازهٔ این مرتیکه را نمی‌توانید پیدا کنید. هیچ کجا! کرهٔ ماه هم بروید بگردید، پیدا نمی‌کنید. حضرت او را به کرهٔ ماه فرستاد، بروید بگردید در کرهٔ ماه است؟! بروید در سایر کرات. یک‌دفعه عدم می‌شود! امام در زندان است، در غل و زنجیر است، در سجده است و در سجده دارد ذکر یونسیه یا اذکار دیگر را می‌گوید، ما چه می‌دانیم امام چه ذکری می‌گوید؛ ما که عقلمان

نمی‌رسد امام چه می‌گوید! تمام عوالم ماسوی‌الله را او می‌گرداند، جبرائیل الآن به نَفَس این امام زنده است، امام اراده کند جبرائیل عدم است یعنی اصلاً جبرائیلی وجود ندارد که به او جبرائیل بگوییم، دیگر عزرائیلی وجود ندارد که جانی را بگیرد و عدم می‌شود.

آن‌وقت اینها این مطالب را می‌دیدند و خب در حدود فهم خودشان قبول هم می‌کردند، یک‌دفعه می‌دیدند امام رضا علیه‌السّلام شهید شد و آن کسی که بعد از امام رضا هست یک طفل نه‌ساله است. مگر می‌شود؟! یک‌دفعه همه هنگ می‌کنند و می‌مانند، خدایا چه به سرمان آمده است؟! این چه اوضاعی است؟! آخر بعد از امام که نمی‌شود زمین خالی از امام باشد، از آن‌طرف هم که می‌گویند غیر از این شخص نیست. عموی حضرت آمده و جواب‌های اشتباه می‌دهد، چرت و پرت می‌گوید! از او سؤال می‌کنند و از سردرد می‌پرسند او از روده جواب می‌دهد، سؤال از روده می‌کنند، از کجا می‌گوید! اصلاً این کیست؟! این چیست؟!

بعد یک‌دفعه امام جواد علیه‌السّلام وارد می‌شوند

و آنها سؤالاتشان را می‌پرسند، حضرت شروع می‌کنند دریا را راه می‌اندازند، دریایی را راه می‌اندازند! اصلاً اینها گیج می‌شوند که سؤال چه بود، حضرت هزارتا شِقّه برای آن سؤال درست می‌کنند و می‌گویند که کدام یک منظورتان است؟! هیچ تسلیم! اصلاً سؤالمان را پس گرفتیم. این می‌ماند، چرا می‌ماند؟! چون قبلش را درست نکرده، زمینهٔ قبلی را درست نکرده، امام را نشناخته و ظهور و تجلی حق را در این مَظهر و در این قالب نفهمیده است. این ظهور را به خود این مَظهر نسبت داده و وقتی این ظهور و این تجلی به مَظهر نسبت داده می‌شود یک‌دفعه وقتی که یک چرخش پیدا می‌شود و مسئله تغییر پیدا می‌کند، یک‌دفعه در اینجا گیر می‌کند! پس این چه شد؟ قضیه به چه کسی می‌رسد؟ به امام زمان عجّل الله تعالی فرجه. همه می‌گویند که امام جواد و امام هادی، ما اصلاً تا حالا سراغ امام زمان علیهم‌السّلام را نگرفتیم.

عدم گنجایش ولایت در قالب و ظرف

اینها همه ظهور خداست. عمداً خدا ولایت

خودش را در یک طفل نه‌ساله به‌عنوان ولی متجلّی می‌کند تااینکه این مطلب را به ما بفهماند که ولایت در قالب نمی‌گنجد! عزیز من ولایت در ظرف نمی‌گنجد! ولایت یک حقیقت تجردی و یک حقیقت توحیدی است و توحید از نقطه‌نظر تکوین و از نقطه‌نظر تشریع در همهٔ عوالم یکسان است و استثناء برنمی‌دارد. واقعهٔ توحید و قضیهٔ توحید و قانون توحید استثناء ندارد که در یک جا اعمال شود و در یک جای دیگر اعمال نشود.

ظهور حقیقت ولایت در امام زمان عجّل الله تعالی فرجه در سن چهار پنج سالگی

این حقیقت ولایت در امام زمان عجّل الله تعالی فرجه در چه سنی بود؟ چهار سال یا پنج سال. شما الآن یک طفل پنج‌ساله را در نظر بگیرید، ما عوالم ملکوت را می‌گوییم که پیشکش، عوالم ناسوت پیشکش، کرات کهکشان پیشکش، منظومهٔ شمسی پیشکش، همه پیشکش، کرهٔ زمین پیشکش، کشور ایران پیشکش، استان مرکزی پیشکش، همهٔ اینها پیشکش، قم پیشکش، اگر این بچهٔ پنج‌ساله می‌تواند این ستون را از اینجا بردارد و آنجا بگذارد و آن ستون

را بردارد اینجا بگذارد، ما به او ایمان می‌آوریم، بکند! همهٔ اینها پیشکش. یعنی کمترینِ کمترین چیزی که ما می‌توانیم برای شخصی بگوییم که امام است را قرار دادیم. این بچهٔ پنج‌ساله این ستونی را که در اینجا جلوی من است بدون اینکه این سقف پایین بیاید و بدون اینکه بمب و نارنجک و دینامیت بگذارند و این سقف به هوا برود، بدون این حرف‌ها، جایش را با این ستون عوض کند، بدون اینکه این سقف ترک بردارد، اگر توانست؟ حالا بگویی که برای این بچهٔ پنج‌ساله اینجا که سهل است، قم که سهل است، کرهٔ زمین و کهکشان و منظومهٔ شمسی و تمام این افلاک همه سهل است، برو در عالم ناسوت، ملکوت، جبروت، لاهوت و تمام این ماسوی‌الله به ارادهٔ آنیِ او بقا دارد. یعنی الآن که من صحبت می‌کنم، من الآن رفقا را نمی‌بینم، یکی قدش بلندتر است، آن یکی پشتش مخفی شده است، آن یکی کله‌اش را این‌طرف می‌کند که ما را ببیند.

بعضی اوقات من که اینجا نشستم یک چهاردیواری را نمی‌توانم تماشا کنم؛ یک

چهاردیواری که افراد و دوستان در اینجا هستند و این یکی پشت این است. چرا؟ چون این چشم من یک محدودیتی دارد، یک قانونی دارد، من هم که روی منبر نیستم، روی زمین نشسته‌ام و محدودیت دید من همین است که این دوستانی که در جلو هستند اینها برای من رؤیت دارند، بیش از این مقدار ندارد. چشمم را که از اینجا برمی‌دارم، افرادی که در سمت چپ هستند قابل رؤیت نیستند و وقتی به‌سمت چپ نگاه می‌کنم، دوستانی که در سمت راست هستند، اینها را نمی‌بینم. چرا؟ چون محدودیت و نقص دارم و این نقص و محدودیت من و این مغلوبیت در تحت شرائط و قوانین زمان و مکان به من این اجازه را نمی‌دهد که در آنِ واحد وقتی که به‌سمت چپ نگاه می‌کنم، دوستانی را که در سمت راست هستند، ببینم. الآن اینها هر کاری بکنند بنده نمی‌بینم، حالا هر کاری می‌خواهید بکنید بکنید، وقتی که نگاه به شما می‌کنم اینها هر کاری دلشان می‌خواهد مخفیانه بکنند، من نمی‌بینم. برای اینکه هردو را ببینم مجبور هستم سرم را برگردانم و دیدم را از این سمت به آن سمت برگردانم، این آن

اقتضائات من است و آنچه را که من در اینجا می‌بینم.

ولایت، حقیقت بسیطه و صرف الوجود

امام کسی است که در حال واحد که دارد غذا می‌خورد، در همان حال واحد به تمام مخلوقات ماسوی‌الله نگاه می‌کند. ببینید چه خبر است! خیال می‌کنم با این حرفی که زدم، رفقا هم هنگ کردند! می‌خواهید هنگ بکنید می‌خواهید هنگ نکنید، چه تأمل بکنید چه نکنید، مسئلهٔ ولایت یعنی این؛ یعنی همان حقیقت بسیطه و صرف‌الوجودی که چند شب پیش صحبت کردیم، یعنی ذات پروردگار. آیا شما می‌توانید تصور کنید ذات پروردگار در یک لحظه از یک ذره از آن خلائقی که خلق کرده است غافل باشد؟! آیا هم‌چنین چیزی می‌شود؟! نه! چون می‌گوییم که خدا است، یعنی خدا که این‌همه خلائق را خلق کرده است؛ خلائق مادی، غیرمادی، مجرد و مثال، در یک لحظه از یک دانه غافل شود و نفهمد آن دارد چه‌کار می‌کند، این اصلاً محال است و دیگر معنا ندارد.

بقاء و حیات تمام عوالم وجود با نَفَس

همین کار را امام علیه‌السّلام انجام می‌دهد. همین عمل و همین نحوه نگرش و استیلاء و همین نحوه اعمال علّیت در بقاء را ـ هم در وجود و هم در بقاء ـ همین کیفیت را امام در هر آنی و در هر لحظه‌ای انجام می‌دهد. آن موسی بن جعفر علیهماالسّلام در غل و زنجیر و در زندان است ولی تمام عوالم وجود با نَفَس او بقاء و حیات پیدا می‌کند. یعنی اگر در آن حال امام معدوم شود، تمام خلائق در عالم وجود همه معدوم خواهند بود. مگر اینکه امام بعدی بیاید، مگر اینکه امام رضا علیه‌السّلام بیاید و پُست را از پدرش تحویل بگیرد؛ از موسی بن جعفر این پست رابطیّت بین خدا و خلق را تحویل بگیرد. امام رضا از دنیا برود، امام جواد تحویل می‌گیرد تااینکه الآن به‌دست و به ارادهٔ حضرت بقیةالله ـ ارواحنا فداه ـ این مسئله دارد انجام می‌شود. این قضیهٔ امام به این کیفیت است.

حالا اگر تصور کنید یک بچهٔ پنج‌ساله اینجا هست و شما وارد شوید بگویند که این امام زمان است. چه می‌شود؟! خدایا چه شد؟! چرا؟! چون ما

تا حالا در ظاهر حرکت می‌کردیم، ما فقط ظاهر را می‌بینیم، ما به توان خودمان نگاه می‌کنیم و می‌گوییم که امام علیه‌السّلام هم همین است. حالا کمی بالاتر، به همین توان نگاه می‌کنیم. حالا فهمیدید امام به چه کسی می‌گویند؟! حالا متوجه شدید؟! آن‌وقت ما شیعه‌ها نسبت به اماممان غیرت داریم؟! امام به چه کسی می‌گویند؟! لفظ امام را باید در کجا به‌کار برد؟! به چه کسی باید امام گفت؟! به کسی که در همان آنی که دارد با شما صحبت می‌کند به تمام عوالم وجود اطلاع دارد که چه می‌گذرد، بالاتر از این، نه‌اینکه چه می‌گذرد و در مانیتور نگاه کند، نه‌خیر! آنچه را که برای آنها اتفاق می‌افتد در وجود خودش اجرا می‌کند و جامهٔ عمل می‌پوشاند. امام در تلویزیون و مانیتور نگاه نمی‌کند ببیند چه خبر است. ما این‌طور نیستیم و اگر بخواهیم ببینیم که پشت آن اتاق چه خبر است باید یک دوربین آنجا بگذاریم ـ چشممان که نمی‌بیند ـ یک مانیتور هم اینجا می‌گذاریم، بعد می‌بینیم در آن اتاق چه می‌گذرد، پشت خانه چه می‌گذرد، در حیاط چه می‌گذرد،

خودمان آنجا نیستیم.

شکل پیدا کردن اعمال و حوادث خارجی در وجود امام علیه‌السّلام

خود آن عملی که در خارج انجام می‌شود، خود آن حادثه‌ای که انجام می‌شود، خود آن حادثه در وجود امام شکل پیدا می‌کند نه‌اینکه تماشا کند، خود آن واقعه در وجود امام و در نفس امام تحقق و شکل پیدا می‌کند. اینها همه برای چیست؟ به‌خاطر جهل ماست. اینجا است که ائمه علیهم‌السّلام و اولیاء می‌خواهند ما را از این عرفان ظاهر و معرفت ظاهر به امام و ولایت و توحید بیرون بیاورند و عبور بدهند و بگویند که درست است شما همین‌قدر که امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم‌السّلام را بر دیگران ترجیح می‌دهید و با وجود علی دنبال معاویه و عمروعاص نمی‌روید، بسیار خوب کار خوبی می‌کنید با وجود امام حسن علیه‌السّلام دیگر دنبال بقیه نمی‌روید، با وجود امام حسین علیه‌السّلام دنبال یزید نمی‌روید، با وجود امام صادق علیه‌السّلام دنبال منصور و آن [رهبران] اهل تسنن مثل احمد حنبل و ابوحنیفه نمی‌روید، خب اینها به‌جای خود همه

درست ولی به همین مقدار اکتفا نکنید. اگر به همین مقدار اکتفا کنید آن‌وقت مثل یونس بن عبدالرحمان می‌شوید که وقتی چشمش به امام جواد علیه‌السّلام می‌افتد، می‌ماند و می‌گوید که مگر می‌شود این امام باشد؟! ماتم می‌گیرد و می‌گوید که ای داد بدبخت شدیم، ای داد غریب و بی‌کس شدیم و اماممان رفت؛ امام رضا رفت و دیگر امام نداریم! در سرش می‌زند که بعد آنها می‌آیند ـ حالا جریانش مفصل است ـ یک کتک هم از یکی از آن اصحاب می‌خورد، همان کتک حالش را جا می‌آورد.[1] آن به آنجا می‌آید یک‌دفعه می‌بینند شخصی آمد و گفت که شما و شما و شما ـ و به اسم گفت ـ به اینجا بیایید! خب بفرما دیگر این امام است، یک نفر را فرستاده و به اسم شما را صدا کرده است، شما که دنبال امام می‌گردید بیایید. می‌روند و می‌بینند وارد منزل امام رضا شدند و حضرت امام جواد علیهماالسّلام در آنجا تشریف دارند!

دلیل قضاوت خلاف انسان در مسائل

---

[1] . عیون المعجزات، ص ۱۱۹.

مختلف زندگی

اینها می‌گویند که شما که دنبال ما هستید برای اینکه بالا بیایید [و] ـ نه‌اینکه در یک مرتبه بمانید ـ حرکت کنید و توحید و تجردتان قوی شود، بصیرتتان قوی شود، بالاتر بیایید، وقتی که بالاتر آمدید آن‌وقت دیگر موانع را رفع می‌کنید، خودتان دیگر موانع را کنار می‌زنید، خودتان جریانات را کنار می‌زنید، خودتان قضایا و مطالبی که پیش می‌آید آن مطالب را هضم و حل می‌کنید. بسیاری از مطالبی که برای ما اتفاق افتاده و اتفاق می‌افتد، اینها همه‌اش به‌خاطر این است که ما آن حقیقت توحید را آن‌طور که باید درنیافتیم، آن‌وقت در قضایا و حوادثی که در این دنیا و در اجتماعات و مسائل مختلف برای ما به‌وجود می‌آید، یک‌دفعه دچار نوسان و دچار اشتباه و قضاوت خلاف می‌شویم. قضیه این است!

چرایی انتخاب مرحوم علامه طهرانی به‌عنوان استاد توسط بعضی از رفقا

اگر رفقا یادشان باشد در قضایای قبل و مسائل قبل و خیلی قبل و قبل عرض کردم، تو که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ را به‌عنوان استاد

برگزیدی و به‌عنوان یک عارف او را انتخاب کردی و از او دستور می‌گیری، فقط برای دستور است یا در مسائل مهم و قضایای مهم و حوادث و پدیده‌های مهم باید از او مدد بگیری که نمی‌گیری؟! آیا فقط پیش مرحوم آقا برای ذکر یونسیه آمدی؟! خب در خانه‌ات می‌نشستی و کتاب دعا را باز می‌کردی و قرآن را باز می‌کردی، در قرآن هم هست: ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾[1] دیگر نیازی به آمدن پیش مرحوم آقا نداشتی که هفته‌ای یک مرتبه بیایی یک ساعت با ایشان صحبت بکنی و مست از اینکه در خدمت بزرگان و اولیاء خدا هستی و همین‌طور سایر افراد. تو این فرد و این شخصیت متمایز از سایر افراد را برای چه روزی انتخاب کردی؟ برای آن روزی که بیاید و دیگر عقل و فهم

---

[1] . سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۴۱:
«هیچ معبودی و مؤثّری در عالم وجود جز ذات اقدس تو نیست! تو منزّهی از هر حمد و ثنا و سپاس ما، و از هر فکر و خیال و وهم و ادراک ما نسبت به ذات ذوالجلال خود (و ما تو را با افکار خود و نیات ناقصه و عقل ضعیف و سعهٔ وجودی محدود خود طلب می‌کنیم و تو بالاتر و برتر از وهم و خیال ما هستی.) به‌درستی که من از زیان‌کارانم و بر نفس خود با این افکار و کردار، ظالم می‌باشم.»

و مقدار بینشِ تو نتواند به تو کمک کند؛ برای آن روز خواستی. چرا آن روز ترک کردی و رفتی؟ تمام اینها برای آن روز است، همهٔ اینها برای آن روز است. وقتی که می‌بینی ایشان نشسته، وقتی که می‌بینی او حرفی به تو نمی‌زند، وقتی که می‌بینی او تکلیفی را متوجه تو نمی‌کند، وقتی که به تو نمی‌گوید که برو، وقتی که به تو نمی‌گوید که حرکت کن، وقتی که به تو نمی‌گوید که آنجا برو، خب چرا سَرخود می‌روی؟! چرا این کار را می‌کنی؟! چرا برمی‌خیزی؟! چرا حرکت می‌کنی؟! چرا کار را بدون اجازهٔ او انجام می‌دهی؟! چرا در فلان مسئله بدون گرفتن نظر و رأی او، از پیش خود اقدام می‌کنی؟! چرا چرا خیلی زیاد است.

خب نتیجه‌اش چه می‌شود؟! نتیجه‌اش این می‌شود که او می‌ایستد و تو را نگاه می‌کند، وقتی می‌بیند تو داری می‌روی نمی‌گوید که نرو، البته با اشاره و این‌طرف و آن‌طرف می‌گوید، چون اگر بگوید که نرو و بروی آن دیگر مخالفت علنی است. او نمی‌خواهد که ضرری متوجه تو بشود لذا در خفا و در کنایه و به‌طور غیر صریح مطلب را می‌رساند.

منتها چون ما این دید و این بصیرت را نداریم، یک‌دفعه نگاه می‌کنیم به یک حال‌وهوایی که دارد عوض می‌شود، یک جریانی که دارد تغییر می‌کند و یک اوضاعی که دارد عوض می‌شود. این چیست؟ آقا دارد یک خبرهایی می‌شود، یک چیزی می‌شود.

من در همان زمان‌ها در دل بعضی از دوستان و خیلی از آنها، آن حالت شوق و آن حالت غَلَیان و آن حالت عدم استقرار را که همراه با جماعت و افراد می‌شوند مشاهده می‌کردم و تأسف و تأثر می‌خوردم که پس آن مجالست‌های با این بزرگ کجا است؟! پس آن شب‌های سه‌شنبه کجا رفت؟! پس آن صحبت‌ها و مجالست‌ها و آن حرف‌ها چه شد؟! آیا این حرف‌ها فقط مختص همان زمان بود؟! تو که آن موقع این حرف‌ها را می‌شنیدی و همین‌طور اشک از چشمانت می‌آمد، هیچ با خود فکر نکردی که این حرف‌ها برای یک روزی است که باید در آن روز این مطالب را در ذهنت بیاوری و به آنها ترتیب اثر بدهی و به آن جامهٔ عمل بپوشانی؟! فقط همان موقع گریه و زاری کردن و تمام شد؟! آیا آن حرف‌ها متعلق به

همان موقع است؟! این حرف‌ها را پدر ما فقط آن موقع برای همان موقع زد، برای همان روز فلان، روز جمعه ساعت یازده یک ساعت قبل از ظهر، دیگر نه؟! این حرف‌ها را زد که تو را برای ده سال بعد و پنج سال بعد و هفت سال بعد آماده کند که در آنجا به راه خلاف نروی. این مطالب برای ده سال دیگر داشت به تو زده می‌شد و تو خیال می‌کردی این حرف‌ها برای همان موقع است. درحالی‌که باید اینها را می‌گرفتی و روی آنها کار می‌کردی و مانور می‌دادی و مطالب را درمی‌آوردی، آن‌وقت ده سال بعد هم که می‌شد، راحت از جریان عبور می‌کردی بدون اینکه صدمه بخوری و بدون اینکه مطلبی باشد.

چگونگی پیدا شدن حالت استعداد و آمادگی برای انسان

قضیه این است که بزرگان حرف‌ها را برای آن موقع نمی‌زنند، مطالبی را که بزرگان می‌گویند و نصائحی را که آنها می‌کنند، یک‌دفعه ممکن است برای پانزده سال دیگر شما باشد! یک‌دفعه این حرف‌ها ممکن است برای بیست سال دیگر شما

باشد! این حرف‌ها ممکن است برای پنج سال دیگر شما باشد لذا باید از الآن این مطالب را گرفت و فهمید و روی آن مانور داد و عمل کرد تااینکه یک‌دفعه انسان یک حالت استعداد و آمادگی پیدا می‌کند که وقتی به یک جریان می‌رسد، یک‌دفعه رو به استادش می‌کند و می‌گوید که پس آقا این جریان چیست؟! استاد می‌گوید که صدایت درنیاید و راه خودت را برو، مسیر خودت را طی کن، از مطلبی که برای تو روشن شده به کسی هیچ نگو، سرت را پایین بینداز و برو. این آمادگی که الآن برای او است از ده سال پیش بوده است؛ یعنی از ده سال پیش آن استاد و ولیّ خدا می‌داند که چه جریاناتی برای این در شرف تکوین است و چه مسائلی دارد اتفاق می‌افتد و از ده سال پیش شروع به تلنگر زدن می‌کند تااینکه این کم‌کم کم‌کم آماده شود.

این‌طور نیست که یک‌دفعه انسان آماده شود، کم‌کم انسان به یک مرحله‌ای از اقتدار نفسانی می‌رسد و یک قدرت تحلیل و قدرت هضم و قدرت برخورد با مسائل مختلف و جریانات متمایز برای او

حاصل می‌شود. این قدرت یک‌دفعه پیدا نمی‌شود، بسته به میزان استعداد تلقّی شخص در شنیدن و عمل کردن به این مطالب، ده سال کار دارد، هفت سال کار دارد، پنج سال کار دارد.

این مطلبی است که اغلب ما از درک این مطلب آن‌طوری‌که بایدوشاید اطلاع نداریم. آنهایی که در زمان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودند دچار همین اشکال و همین اشتباه شدند؛ آنهایی که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بودند دچار همین اشتباه شدند؛ خیلی از آنهایی که در زمان بزرگان و اولیاء خدا بودند دچار همین اشتباه شدند. البته خب در میان آنها هم شاگردانی بودند که اینها نه! این اشتباه را مرتکب نشدند مثل مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ .

کراراً خدمتتان عرض کردم که ایشان می‌فرمودند ما هر مطلبی را که آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بیان می‌کردند، من آن مطلب را اول به خودم می‌گرفتم که ایشان این حرف را برای من می‌زند. ما می‌دیدیم افرادی در آنجا بودند که وقتی آقای حداد یک حرف می‌زدند، آنها چای را می‌ریختند و

می‌گفتند که آقای حدادی داشته باشیم و چایی و قهوه را بخوریم و با بقیه‌اش کاری نداریم! آقا به این حرفی که او می‌زند گوش بده! برای دیوار که نمی‌گوید! می‌گفتند که ما کاری به این حرف‌ها نداریم. من در همان موقع اعتراض می‌کردم و به من می‌گفتند که برو جوجه! یکی از همین‌ها به من می‌گفت که دو روز است آمدی برای ما [اظهار نظر می‌کنی.] گفتم که چه جوجه چه خروس کاری به تو ندارم، این غلط است؛ این روش غلط است! حالا می‌گویی که جوجه یا خروس یا مرغ ـ مرغ که نیستیم ـ هرچه می‌خواهی بگویی بگو. این راه غلط است، این روش غلط است و بعد هم معلوم شد که غلط است. همین مسئله آنها را به قعر هلاکت و قعر جهنم درانداخت و هنوز هم که هست بر همان قعر فرو می‌روند. همین قضیه که ما نیازی به فهم این مطالب نداریم، ما نیاز به درک این مسائل نداریم، این حرف‌هایی است که زده می‌شود، همین‌که ما اینجا هستیم پس این مسئله تمام است درحالی‌که مطلب به این شکل و به این کیفیت نیست. من خسته شدم،

دیگر رفقا اجازه به ما می‌دهند که إن‌شاءالله تتمهٔ مطالب برای شب‌های بعد باشد و اگر خدا توفیق داد در خدمتشان باشیم!

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد